

دوباره جنگ، دوباره ایستادگی با هنر

در تمام سال‌های معلمی در دیار پدری، دانش‌آموزانش در مدارس بود و هم‌مری همکاران انجمن خوش‌نویسان فریمان. سال ۹۵ با روحیه‌ای سال‌ها خدمت صادقانه بازنشسته‌شو برای همیشه در محله رده ساکن شد. پس از قریب به سی سال رفت و آمد و هنرش را دوباره به میدان عمل آورد. پرده و پرچم نوپس برای بالابردن روحیه حماسی مردم و دادن جامعه در اوج روزهای جنگی سال ۱۴۰۵ دوباره سال‌ها را برایش تداوم کرد.

این بار با حضور در تجمعات شبانه برای مردم نوشتن از وطن و برای رهبر شهید: «در همین روزهایی که در تخطای و پلاکارد نویسی مشغول بودم، همسر از یک با خبر شد: درخواست مسئولان فرهنگی کتابخانه فردی از هنرمندان خوش‌نویس برای پرده نویسی و تهر گفتم شاید حضور در آنجا هم مفید و لازم باشد. وقتی با جمع دیگری از هنرمندان آشنا شدم و شروع به نوشتن

خطی که با مردم حرف می‌زد

پلاکاردهایی که در تجمعات نوشته می‌شد، محد خاص خودش را داشت. حرف و سخن و شعار طولانی بود کوچک. به نظر آقای هنرمند آن قدری که باید توسط نمی‌شد. اینجاست که ایده پرده نویسی‌های عمودی فریمانان می‌گوید: دوست داشتم حالا که هنرمند می‌کشند و جملات و شعارها و عباراتی عالی می‌نویسند باشد که نه فقط در تجمعات شبانه، بلکه در طول چشم مردم باشد و یادیدن آن‌ها احساساتشان برانگیزد خوش‌نویسان شود. تصمیم گرفتیم پرده‌هایی عمودی و در اندازه‌های بزرگ‌تر از پلاکارد بنویسیم شهر نصب کنیم. خیلی‌ها فکر می‌کردند پرده نویسی از پلاکارد نویسی است. اما اولین پرده را که به چند دقیقه

قدر و قیمت هنر در شرایط جنگی

علاقه بیش از حد پسر به خط و خوش‌نویسی در چشم‌هایش موج می‌زد. با چشمانی مشتاق هر خطی را با دقت نگاه می‌کرد؛ خط‌های چاپی، فانتزی، روزنامه‌ای، ثلث، نسخ و هر چیزی که در زمینه خطاطی جنبه هنری داشت: «می‌توانم بگویم با نگاه کردن خیلی چیزها را یاد گرفتم. آن قدر نگاه می‌کردم و به جزئیات خطوط دقت می‌کردم که موقع نوشتن، ناخودآگاه همه جوانب و اصول در خط رعایت می‌شد.»

اتمام دوران ابتدایی او هم زمان شد با شروع جنگ. حال و هوای حماسی آن روزها علی‌نوجوان را به بسیج و انجمن اسلامی کشاند، جایی که قدر هنرش بیش از پیش شناخته شد و در آن فضا به آن نیازی فراوان داشتند. شعار نویسی روی دیوارها، پرده نویسی، پلاکارد و هر جایی که نیاز به نوشتن بود، او با ابزار و وسایلش حاضر و آماده به خدمت از راه می‌رسید. به گفته خودش این طور شد که خط را خودآموز یاد گرفت و این تمرین‌ها روز به روز به پیشرفت کارش کمک کرد: «عملیات سال‌ها استادی نداشتم. استاد کتاب‌های رسم الخطی بودند که بعد با آن‌ها آشنا شدم و خریدم و در دوران دبیرستان از روی آن‌ها تمرین می‌کردم.»

اما اصل کار هنر از سال اول دانشگاه شروع شد: «در اواخر دهه ۶۰ وارد مرکز تربیت معلم شدم. استادی به نام آقای ابراهیمی فخر من را به انجمن خوش‌نویسان راهنمایی کرد. از آنجا کار را جدی‌تر پی‌گرفتم. چند استاد در آنجا بودند که سعی می‌کردم از دانش آن‌ها نهایت استفاده را ببرم و از هر کدامشان نکات بسیاری یاد گرفتم و مدرک دوره عالی را در همان زمان گرفتم.»

رده‌های خوش‌نویسی شامل مراحل مقدماتی، متوسط، خوش، عالی، ممتاز و فوق‌ممتاز است. آقای معلم با سابقه‌ای که در کودکی و نوجوانی از نوشتن خط داشت، نیازی به گرفتن مدرک مقدماتی و متوسطه پیدا نکرد. مستقیم دوره خوش و عالی را گذراند و بعد در سال ۶۹ در دوره ممتاز چلیپا قبول شد و سال بعدش هم در خط ثلث به درجه ممتازی رسید.

روایت‌هایی از علی فریمانان، معلم و هنرمند خطاط محله رده که سال‌ها با قلم و دوات پای اعتقادش ایستاده است

مبارزه با زبان هنر

سکینه تاجی | بعضی آدم‌ها

را زندگی از میان انبوه روزمرگی‌ها برمی‌گزیند تا به وقتش، نشانه‌ای ماندگار از خود و زمانه در این جهان به جا بگذارند. علی فریمانان، هنرمند خطاط محله رده، یکی از همین افراد است: مردی که سال‌ها در کسوت معلمی پاره وقت، عشق به خوش‌نویسی را هدیه می‌دهد. فرقی ندارد شاگردانش اعضای خانواده باشند یا جمعی از دوستان و آشنایان و همکاران: ذات معلمی در او چنان ریشه دوانده که هر جا باشد، آموزگاری خوب و دلسوز است. کسی که سال‌ها در سکوت و تعهد، ریشه‌ای بلند و عمیق در خاک هنر دواند. این گپ و گفت روایت عشقی است که از کودکی آغاز شد و در تاریخی‌ترین روز این شهر، خود را به ثمر رساند. دعوتید به مرور زندگی و هنر مردی که با دودست می‌نویسد اما یک دله عاشق است.

موهبت همراهی و تشویق یک پدر خوش خط

علاقه علی فریمانان به نوشتن از کلاس چهارم ابتدایی جوانه زد. روزهایی که به قول خودش در زنگ هنر، خطاطی جزو درس‌های کلاسی بود. از همان موقع جادوی قلم او را گرفت و حیران از حرکت موزون قلم بر صفحه سفید، عاشق شد: «دیدم چقدر دلم می‌خواهد خوش خط بنویسم! علاقه از همان موقع در من شکل گرفت و سعی می‌کردم که خوب بنویسم. اما یک مشکل بزرگ وجود داشت. من چپ دست بودم.»

پدرش با سواد بود و خط خوبی هم داشت. علاقه پسر را که دید، شد مشوق اصلی. پسر هم ناامید نشد و با همان دست چپ نوشتن را ادامه می‌داد: «من با همان دست چپ می‌نوشتیم و پدر و معلم ایرادهای کارم را می‌گرفتند. این موضوع نه تنها سد راهم نشد، بلکه مرا پیگیرتر کرد که حتما هر طوری هست، باید خطم را بهتر کنم. تا اینکه به توصیه پدر، قلم را به دست راستم گرفتم و با هر زحمتی بود، با این دست شروع به نوشتن کردم.»

حالا که سال‌ها از آن روزهای گذرد، آقای معلم توانایی نوشتن با هر دو دست را دارد. دست راست صرفا برای قلم‌نی و نوشتن با خط نستعلیق و خطوط دیگر مانند ثلث و نسخ و فانتزی با دست چپ.

